



کودکانه‌ی
پاساد
پرزنگ‌ها
یا

احمد شاملو
با تصویرسازی‌های علیرضا اسدی

یکی بود یکی نبود، جز خدا هیچکی نبود.
یک بزی بود زنگوله‌پا، سه تا بچه داشت مثل ماه: یکی شنگول، یکی
منگول، یکیش هم چپه‌ی انگور.
روزی از روزها بزی به بچه‌هایش گفت:

«من دارم می‌رم صحرا علف سبز خوش بو بچرم، پستان‌هایم را از
شیر چرب پر کنم برای شماها. اگر در نبود من یکی آمد در زد
مبادا ندیده و نسنجیده در را به روش واکنید ها!
قرارمان این است که وقتی من برگشتم در زدم و شما گفتید کیه،
به‌تان این جوری جواب بدهم که:

منم، منم، زنگوله‌پا
ورمی‌جم دو پا دو پا
چارتا سُمبم به زمین
جفتِ شاخم به هوا

